فصلنامه حقوق اداری (علمی - پژوهشی)
سال هفتم، شماره ۲۲، بهار ۱۳۹۹

معیارهای تعیین صلاحیت دادرس اداری در نظام حقوقی آلمان

علی اکبر گرجی ازندریانی[۱] ؛ مرجان اسکندری[۲]

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۳/۲۵
تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۷/۰۱

چکیده

در نظام دادرسی آلمان همچون ایران، مرجع قضایی متفاوتی جهت رسیدگی به دعاوی اداری پیش‌بینی گردیده است. در این نظامها، با توجه به تعدد مراجع رسیدگی، موضوع تعیین دادگاه صالح از اهمیت خاصی برخوردار بوده است و به منظور تشخیص آن می‌بایست به معیارهای تعیین صلاحیت توجه نمود. معیارهای تعیین صلاحیت، بخشی از سوی مقنن و بخشی از سوی رویه قضایی مشخص می‌گردد. نظام دادرسی اداری آلمان به عنوان یکی از نظامهایی که نظارت قضایی گسترده و مؤثر بر اعمال اداری اعمال‌می‌نماید؛ به معیارهای ماهوی دعاوی اداری توجه بیشتری نموده است. به موجب بند ۴ اصل ۱۹ قانون بنیادین آلمان، «هرکس که حقوقش به وسیله قدرت عمومی مورد تضییع قرار گرفته باشد از حق اعتراض قضایی برخوردار است». و بر اساس ماده ۴۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای اداری، دسترسی به دادگاههای اداری برای اقامه هر دعوای عمومی که ماهیت حقوق اساسی نداشته باشد و مشخصا مرجع رسیدگی دیگری از سوی قانون فدرال تعیین نشده باشد، امکان‌پذیر است؛ قانون بنیادین آلمان، اصل کنترل قضایی اعمال دولت را تضمین می‌نماید و از سوی دیگر، قانون آیین دادرسی دادگاههای اداری و نیز رویه دادگاههای اداری نیز، دادگاه‌های اداری را مرجع عام رسیدگی به دعاوی عمومی (فاقد ماهیت حقوق اساسی) قلمداد می‌کنند؛ بدین‌ترتیب معیاری که قانون‌گذار در تعیین صلاحیت دادرس اداری به دست می‌دهد؛ آن‌قدر جامع است که تقریبا هیچ دعوای اداری غیرقابل طرح نمی‌ماند. نظام دادرسی اداری آلمان و توجه مقنن به معیارهای ماهوی دعاوی اداری، می‌تواند الگوی خوبی جهت توسعه نظارت قضایی اعمال دولت از سوی دیوان عدالت اداری به دست دهد.

کلیدواژگان: صلاحیت دادرس اداری، دعاوی اداری، حقوق عمومی، قانون بنیادین آلمان، قانون آیین دادرسی دادگاههای اداری آلمان.

---

۱. دانشیار گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق دانشگاه بهشتی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)
gorji110@yahoo.com
۲. دانشجوی دکترای حقوق عمومی، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.
marjan.eska@yahoo.com

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-06]

[DOI: 10.29252/qjal.7.22.221]

مقدمه

اندیشه دولت قانونمدار و دادگستری شایسته اقتضا می‌کند که هر شهروند برای طرح هر گونه دعوی خود به مرجع صالح رسیدگی دسترسی داشته باشد و یکی از انواع مهم دعاوی، دعوای اداری است و موضوع مرجع صالح به رسیدگی دعاوی اداری، یکی از مباحث مهم هر نظام حقوقی است. بر این اساس، کشورها در یک تقسیم‌بندی سنتی به دو دسته تقسیم شده‌اند: اول کشورهایی که برای دعاوی اداری، مرجع قضایی متمایز از مراجع قضایی عام پیش‌بینی نموده‌اند و به نظام دوگانه‌گرا [1] شهرت یافته‌اند و در مقابل، کشورهایی که کلیه دعاوی اعم از اداری را در یک مرجع، قابل طرح می‌دانند و نظام یگانه‌گرا [2] نامیده می‌شوند (Eichberger, 2000: 10).

در نظامهایی که مبتنی بر دوگانگی مراجع رسیدگی هستند؛ موضوع تعیین صلاحیت دادرس اداری و تفکیک آن از صلاحیت مرجع عام دادگستری از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ چرا که اولین سوالی که درخصوص هر دعوا مطرح می‌شود؛ تعیین مرجع صالح به رسیدگی است. عموما معیار صلاحیت دادرسی اداری در قوانین مشخص می‌گردد؛ ولی گاه قانون به‌تنهایی نمی‌تواند ملاک تشخیص مرجع دادرسی را به دست دهد. در چنین مواردی می‌بایست با توجه به مبانی و اقتضائات نظام حقوقی به جستجوی معیار یا معیارهای تشخیص صلاحیت پرداخت. آلمان نیز همچون ایران دارای نظام دوگانه است؛ [3] همچنین در آلمان نیز همچون ایران، دادگاههای اداری؛ بخشی از قوه قضاییه و نه مجریه هستند. (آقایی‌طوق، ۱۳۸۶: ۱۹۲-۱۲۵) که این مشابهت‌ها و نیز پیشرو بودن آلمان در زمینه نظارت قضایی بر اعمال اداری؛ همچنین کمتر پرداخته‌شدن به سیستم نظارت قضایی بر اعمال اداری در نظام حقوقی آلمان، اهمیت مطالعه نظام دادرسی اداری آلمان را دو چندان می‌کند. تمرکز این مقاله بر بحث صلاحیت دادگاههای اداری آلمان است.

معیارهایی که قانون‌گذار آلمان درخصوص تعیین صلاحیت دادرس اداری وضع نموده چیست؟ چه معیارهایی با توجه به مبانی و اقتضائات نظام حقوقی آلمان از سوی رویه قضایی اتخاذ گردیده است؟ این معیارها مبتنی بر چه اصولی هستند؟ اینها بخشی از سوالاتی است که این مقاله سعی در پاسخ به آنها دارد.

---

1 .Dualism

2 .Monism

۳. در مورد نظام قضایی آلمان از عنوان چندگانه نیز استفاده شده است؛ چرا که چنانچه در ادامه خواهد آمد؛ نظام قضایی آلمان مبتنی بر پنج بخش قضایی با اعتبار یکسان می‌باشد.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-06]

[DOI: 10.29252/qjal.7.22.221]

در این راستا، قوانین و مقررات مرتبط؛ همچنین رویه قضایی حاکم بر موضوع مورد بررسی قرار گرفته است و در راستای تعمیق یافته‌ها، کتاب‌ها و مقالات مرتبط نیز مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. بخشهایی از موضوع تحقیق حاضر در کتاب‌های حقوق اداری تطبیقی (هداوند، ۱۳۹۰)، آیین‌های تصمیم‌گیری در حقوق اداری (هداوند و دیگران، ۱۳۹۵) و مقاله نظارت قضایی بر اعمال اداری در آلمان (یاوری، ۱۳۸۸) مورد بررسی قرار گرفته است.

پیش از پرداختن به موضوع معیارهای صلاحیت دادرس اداری در حقوق آلمان، ارائه یک شمای کلی از نظام دادرسی اداری، مشتمل بر ساختار دادگاههای اداری آلمان، سطوح رسیدگی و ... ضروری به نظر می‌رسد.

۱- ساختار دادگاههای اداری آلمان

دادگاههای اداری در آلمان، یکی از پنج بخش نظام قضایی آلمان[۱] است. این پنج بخش عبارتند از: دادگاههای عادی (اعم از مدنی و کیفری)، دادگاههای اداری[۲] ، دادگاههای کار[۳] ، دادگاههای مالی[۴] و دادگاههای اجتماعی[۵] که هر پنج بخش قوه قضاییه آلمان از جایگاه و موقعیت برابر برخوردار هستند. هر بخش متشکل از یک دادگاه در رأس و یک یا چند سطح در دادگاههای پایین‌تر می‌باشد. (اصول ۹۲ و ۹۵ قانون بنیادین[۶]).

دادگاههای عادی، مرجع عام رسیدگی به دعاوی مرتبط با امور مدنی و کیفری می‌باشند. دادگاههای کار صالح به رسیدگی به دعاوی مرتبط با حقوق کار هستند. صلاحیت دادگاههای اجتماعی در حوزه تامین اجتماعی، مقررات مربوط به پزشکان قراردادی و کمک به قربانیان جنگ است. دادگاههای مالیاتی به دعاوی مربوط به حوزه‌های مالیاتی، عوارض وضع شده به وسیله قانون‌گذار فدرال، همچنین دعاوی مربوط به مشاوران مالیاتی رسیدگی می‌کنند. دادگاههای اداری،

---

۱ . شایان ذکر است علاوه بر این پنج بخش، قوه قضاییه آلمان دارای یک دادگاه فدرال قانون اساسی است که قانون بنیادین را تفسیر می‌کند و در مورد اعتبار قوانین فدرال و ایالتها در مطابقت با قانون بنیادین تصمیم‌گیری می‌کند. ایالتها نیز دارای دادگاههای قانون اساسی متعلق به خود هستند که به دعاوی مربوط به قانون اساسی ناشی از قوانین اساسی ایالتها رسیدگی می‌کنند (اصول ۹۳ و ۹۴ قانون بنیادین).

2 . Verwaltungsgericht (Administrative courts)

3 . Arbeitsgericht (Labour Courts)

4 . Finanzgericht (Fiscal Courts)

5 . Sozialogericht (Social Courts)

6 .Grundgesetz (Basic law)

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-06]

[DOI: 10.29252/qjal.7.22.221]

مرجع عام رسیدگی به دعاوی حقوق عمومی می‌باشند. دادگاههای مالی و اجتماعی مراجع اداری اختصاصی قلمداد می‌گردند.

به موجب بند ۴ اصل ۱۹ قانون بنیادین آلمان، هرکس که حقوقش به وسیله قدرت عمومی مورد تضییع قرار گرفته باشد؛ از حق اعتراض قضایی برخوردار است (اصل تضمین حمایت حقوقی[1] که به عنوان یکی از عناصر اصلی حکومت مشروطه آلمان در نظر گرفته می‌شود (یاوری، ۱۳۸۸: ۱۵۵-۱۲۹) و در مواردی که اعتراض در صلاحیت هیچ یک از مراجع اختصاصی نباشد، دعوی در محاکم عمومی اقامه می‌گردد.

سه نتیجه اساسی اصل مذکور در خصوص نظارت قضایی تصمیمات اداری این است که:

در صورتی‌که حقوق فردی شخص مورد تجاوز قرار گرفته باشد؛ قوه قضاییه اختیار مستثنی‌کردن امکان بازنگری قضایی را ندارد.

قانونگذار می‌بایست چارچوب سازمانی نظارت قضایی را مشخص کند؛ چراکه بر اساس بند ۲ و ۴ اصل ۱۹ قانون بنیادین، هرجا که پارلمان صلاحیت دادگاههای ویژه‌ای جهت بازنگری اعمال اداری پیش‌بینی نکرده باشد، دادگاههای عمومی صلاحیت دارند.

کنترل قضایی می‌بایست به وسیله دادگاه اعمال گردد، نه نهادهایی با ماهیت شبه قضایی.

اما مهم‌ترین نتیجه، یعنی نظارت قضایی کامل، مستقیم قابل استنتاج از این اصل نیست؛ ولی هم دادگاهها و هم نظریه‌پردازان حقوقی این استنباط را از این اصل دارند که نظارت قضایی کامل بر اعمال اداری می‌بایست صورت گیرد (Erath, 1997:5).

از سوی دیگر، بر اساس ماده ۴۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای اداری[2]، دسترسی به دادگاههای اداری برای اقامه هر دعوای عمومی[3] که ماهیت حقوق اساسی نداشته باشد و مشخصا مرجع رسیدگی دیگری از سوی قانون فدرال تعیین نشده باشد، امکان‌پذیر است.

مطابق ماده ۱ قانون آیین دادرسی دادگاههای اداری، دادرسی اداری از سوی دادگاههای مستقل از مقامات اداری اعمال می‌گردد؛ بدین ترتیب در آلمان همانند ایران، دادگاههای اداری مستقل از قوه مجریه و بخشی از قوه قضاییه هستند. برخلاف شورای دولتی و سایر محاکم اداری در فرانسه؛ دادگاههای اداری آلمان به هیچ‌وجه ارتباطی با قوه مجریه ندارند و بر اساس ماده ۱۴

---

1 .Rechtsschtzgarantie

2 . Verwaltungsgerichtsordnung,VwGO (Code of Administartive Court Procedure,1991 amended 2012)

3 .public dispute

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-06]

[DOI: 10.29252/qjal.7.22.221]

قانون آیین دادرسی دادگاههای اداری، کلیه مقامات اداری و کلیه دادگاهها مکلف به معاضدت قضایی و اداری به دادگاههای اداری هستند.

بر اساس ماده ۲ قانون یاد شده، در هر ایالت یک یا چند دادگاه اداری و یک دادگاه عالی اداری تشکیل می‌گردد و دادگاه اداری فدرال نیز در لیپزیگ تشکیل می‌گردد.

بدین‌ترتیب، دادگاههای اداری در آلمان دارای سه سطح هستند. سطح اول دادگاه اداری است. دادگاه اداری، دارای شعبی است که متشکل از سه قاضی حرفه‌ای و دو قاضی عادی است. سطح دوم، دادگاه عالی اداری است که معمولا دارای هیأتهایی متشکل از سه قاضی حرفه‌ای و قضات عادی اضافی است. دادگاههای اداری نخستین و دادگاههای عالی اداری در ایالتها تأسیس شده‌اند. هر ایالت دارای حداقل یک دادگاه اداری است؛ ولی بیش از یک دادگاه عالی ندارد. دادگاههای عالی اداری به دعاوی علیه آرای دادگاههای اداری رسیدگی می‌کنند؛ ولی در برخی دعاوی مهم، دادگاه بدوی محسوب می‌شوند. این دعاوی عموماً مشتمل بر پروژه‌های بزرگ دارای ابعاد تکنیکی نظیر دادرسی‌های مشمول قانون انرژی اتمی، احداث خطوط گاز یا برق فشار قوی هستند. [۱]

---

۱. .به موجب ماده ۴۸ قانون آیین دادرسی دادگاههای اداری، دادگاه عالی اداری می‌بایست در مرحله بدوی راجع به تمام دعاوی ذیل رای دهد:

۱.احداث، اجرا، تصرف به هر شکل، تغییر، بستن، حصارکشی، تخریب مستحدثات در چارچوب ماده ۹ الف و بند ۳ ماده ۷ قانون انرژی اتمی

۲.عملیات، پردازش یا سایر مصارف سوختهای هسته‌ای خارج از انواع نیروگاههای تشریح شده در ماده ۷ قانون انرژی اتمی (ماده ۹ قانون انرژی اتمی) و انحراف یا تغییرات عمده در حد معنای جمله دوم بند ۱ ماده ۹ قانون انرژی اتمی و ذخیره سوخت هسته‌ای خارج از اختیار دولت

۳.احداث، اجراء یا تغییر در نیروگاه برق با کوره‌های سوخت جامد ،مایع یا گاز با توان گرمایی خروجی بیش از ۳۰۰ مگاوات

۴. پروسه تصویب پلان برای نصب، اجرا یا تعویض خطوط هوایی ولتاژ بالا با ولتاژ اسمی ۱۱۰ هزار ولت یا بیشتر، خطوط زمینی یا دریایی با ولتاژ ۱۱۰ هزار ولت یا لوله‌های تأمین گاز با ظرفیت بیش از ۳۰۰ میلی لیتر، همچنین تغییر مسیر آنها.

۵. پروسه احداث یا اجرا یا تغییرات عمده در مستحدثات نصب شده برای خاکستر کردن یا تجزیه گرمایی زباله با ظرفیت سالیانه بیش از ۱۰۰۰۰۰ تن و تأسیسات نصب شده که به طور جزئی یا کلی برای انبار موقت یا دائم زباله در حد ماده ۴۱ قانون بازیافت و زباله به کار می‌رود.

۶. احداث، توسعه یا تغییر و شروع به‌کار فرودگاههای تجاری و فرودگاههایی با محدودیتهای کاسته‌شده

۷. پروسه موافقت با پروژه‌های ساخت یا تغییر در بخشهای جدید تراموا، قطارهای هوایی مغناطیسی و جاده‌های راه‌آهن عمومی و برای ساخت یا تغییر در محوطه تغییر مسیر قطار یا ترمینال کانتینر

۸. پروسه موافقت با ساخت یا توسعه راههای آبی فدرال:

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-06]

[DOI: 10.29252/qjal.7.22.221]

دادگاه عالی اداری در مرحله تجدیدنظر به صورت ماهوی رسیدگی کرده است؛ ولی دیوان اداری فدرال، به عنوان سطح سوم، در مرحله رسیدگی شکلی قرار دارد؛ بنابراین، رسیدگی به دعاوی اداری در دو مرحله ماهوی و یک مرحله شکلی صورت می‌گیرد. در موضوعات بسیار محدودی، دادگاه اداری فدرال مرحله بدوی و نهایی است. در دعاوی نظیر دعاوی حقوق عمومی فی مابین دولت فدرال و ایالت یا بین ایالتها که فاقد ماهیت حقوق اساسی هستند یا دعاوی مربوط به جاده‌ها و راههای فدرال و فرودگاههای عمومی در ایالات جدید و ایالت برلین، دادگاه اداری فدرال به عنوان مرجع بدوی و نهایی رسیدگی می‌کند. [۱]

۲- چارچوب نظری صلاحیت دادرس اداری در نظام حقوقی آلمان

در بحث معیارهای تعیین صلاحیت دادرسی اداری در یک نظام دوگانه، پرداختن به چارچوب نظری صلاحیت دادرس اداری از آن جهت اهمیت دارد که این مبانی، چارچوب نظری معیارهای تعیین

---

۱. احکام مندرج در فوق، قابل اعمال در خصوص اختلافات ناشی از اجازه صادره در مورد مکان موافقت طرح، همچنین اختلافات ناشی از تمام یا هرگونه موافقت و اجازه مورد نیاز برای طرح، ازجمله در مورد تسهیلات فرعی که چه به صورت فضایی، چه به صورت اجرایی در ارتباط با پروژه هستند، خواهد بود. دادگاه می‌بایست در کلیه اختلافات راجع به تصرف در کلیه پرونده‌های مشروحه فوق حکم دهد.

دادگاه عالی اداری همچنین می‌بایست در مورد کلیه پرونده‌های ارائه شده درخصوص ممنوعیت انجمن‌ها که از سوی مقامات عالی ایالت به موجب جزء ۱ بند ۲ ماده ۳ قانون انجمن‌ها، همچنین دستورات صادره تحت بند ۲ ماده ۸ قانون مذکور صادر شده است، به عنوان مرحله بدوی رسیدگی نماید.

۱ . ماده ۵۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای اداری مقرر می‌دارد: دادگاه اداری فدرال به عنوان مرجع بدوی و نهایی در موارد ذیل حکم می‌کند: ۱-دعاوی حقوق عمومی میان دولت فدرال و ایالتها و یا بین ایالتهای مستقل که دارای ماهیت حقوق اساسی نیست.

۲. دعاوی مطروحه نسبت به ممنوعیت فعالیت انجمنها از سوی وزیر کشور فدرال به موجب جزء ۲ بند ۲ ماده ۳ قانون انجمن‌ها و دستورات صادره به موجب جمله اول بند ۲ ماده ۸ قانون انجمن‌ها

۳. دعاوی مرتبط با دستورات اخراج صادره در رابطه با ماده ۵۸ الف قانون اقامت و اجرای آن

۴. دعاوی ناشی از پرونده‌ها پیرامون سرویس امنیت ملی

۵. در دعاوی علیه موازین و تصمیمات در رابطه با ماده ۴۴ الف قانون اعضای بوندستاگ و قواعد عمل اعضای بوندستاگ

۶. در رابطه با هرگونه اختلاف راجع به پروسه موافقت با پروژه و پروسه موافقت با پلان برای طرحهای تخصیص داده شده در قانون راه‌آهن سراسری، قانون بزرگراههای فدرال، قانون راههای آبی فدرال، قانون توسعه خطوط مخابرات، قانون طراحی راه‌آهن هوایی مغناطیسی

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-06]

[DOI: 10.29252/qjal.7.22.221]

صلاحیت دادرس اداری را تشکیل می‌دهد و از این جهت، راهنمایی جهت تشخیص این معیارها در هر نظام حقوقی به دست می‌دهد.

۱-۲ . حاکمیت قانون و صلاحیت دادرس اداری

مفهوم «دولت قانونمند» [۱] از زمانی که اولین بار از سوی ون‌موهن[۲] در سال ۱۸۲۹ مطرح شد (مالمیری،حاکمیت قانون،۱۳۸۵: ۱۱) تا تبلور آن در قانون بنیادین و تحولات بعدی آن تاکنون، همواره همگام با نفوذ بیشتر اندیشه‌های حمایت از حقوق و آزادی‌های فردی در حال توسعه بوده است؛ به طوری که از یک برداشت شکلی صرف بدون محتوا به سمت برداشت ماهوی ارزش‌محور سوق پیدا نموده است.

دکترین دولت قانونمند ابتدا در تقابل با «دولت مطلقه» و «دولت پلیسی» مطرح شد. ارزیابی مجدد مفهوم دولت قانونمند از سوی حقوقدانان آلمانی با توجه به اصول لیبرالی نظیر حقوق بشر و تفکیک قوا به چارچوب‌بندی دو رکن مفهوم قانونمند یعنی نظریه «حقهای عمومی شخصی»[۳] که متضمن مفهوم ایجاد حقهای فردی از سوی دولت[۴] و نظریه «برتری قانون» [۵] به مثابه نظام قواعد غیر شخصی، انتزاعی، عام و ناظر به آینده است، منجر شد (هداوند، ۱۳۹۰: ۲۰۴). این دو رکن به عنوان موثرترین حمایت در برابر سوءاستفاده سیاسی از قدرت و تضمین پشتیبانی از حقهای فردی تلقی می‌شد. این برداشت از دولت قانونمند که دیدگاه غالب در حقوق عمومی آلمان بود؛ بیش از آنکه بر برداشت لیبرالی دولت قانونمند و مهم‌ترین کارکردهای آن از جمله محدودکردن دولت و تضمین آزادیهای فردی از طریق تأکید بر حاکمیت و برتری قانون استوار باشد؛ به عنوان روشی برای سازماندهی عقلانی دولت در جهت تنظیم روابط دولت با شهروندان محسوب می‌شد؛ با این وجود، تجربه تلخ رژیم ناسیونال سوسیالیسم در طول سالهای ۱۹۴۵-۱۹۳۳ باعث اقبال نسبت به مفهوم موسع و ماهوی از دولت قانونمند شد که این امر به نوبه خود، زمینه توسعه کنترل قضایی بر اعمال دولت را فراهم نمود. از زمانی که مفهوم دولت قانونمند در قانون بنیادین ۱۹۴۹ تبلور یافت؛ به عنوان اصلی که باید همه فعالیتهای دولت مطابق با آن صورت گیرد، در نظر گرفته شده است. بر اساس بند اول اصل ۲۸ قانون بنیادین آلمان، «نظم مبتنی بر قانون اساسی در ایالات

1.Rechtsstaat
2 .R.Von Mohn
3 .Subjective public rights
۴. در برابر برداشت حقوق طبیعی‌محور نسبت به حقوق و آزادیهای فردی
5 .Primacy of law

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-06]
[DOI: 10.29252/qjal.7.22.221]

باید مطابق با اصول جمهوری، سوسیال دموکراسی و بر اساس Rechtsstaat در چارچوب هدف این قانون اساسی اعمال شود.»؛ همچنین عناصر دولت قانونمند ماهوی در مواد ۱، (۲)۱۹، ۲۰ و (۳) ۷۹ قانون بنیادین مورد اشاره قرار گرفته‌اند؛ از جمله: غیرقابل تجاوز بودن کرامت انسانی و لزوم حمایت از آن، تبعیت قوای سه‌گانه از حقهای بنیادین، تأسیس دولت دموکراتیک و فدرال اجتماعی و تبعیت قوه مقننه از نظم قانون اساسی است(P.Singh,2001: 12) .

بدین‌ترتیب، با اقبال هرچه بیشتر حقوق عمومی آلمان نسبت به مفهوم ماهوی دولت قانونمند و الزامات و عناصر آن، حمایت قضایی کامل و مؤثر از حقها و آزادیهای فردی در مقابل مقامات عمومی به عنصر بارز نظام حقوقی آلمان تبدیل شد که این موضوع منجر به گسترده‌تر شدن صلاحیتهای دادرس اداری در رسیدگی به کلیه دعاوی حقوق عمومی (فاقد ماهیت حقوق اساسی) گردیده است.

به طوری که با اقبال نسبت به مفهوم ماهوی دولت قانونمند، هیچ بخش از قوه مجریه وجود ندارد که اعمالش اساسا از بازنگری قضایی مستثنی شده باشد (یاوری، ۱۳۸۸ : ۱۵۵-۱۲۹). تا جایی که قانونی بودن و نقض حقوق اشخاص مطرح باشد؛ حتی اعمال سیاسی اعضای دولت یا دولت فدرال[1] می‌تواند مورد بازنگری قرار گیرد. با این وجود، در صورتی که قانون مورد اجرا قرار گرفته و ضوابط اداری از سوی مقامات محلی رعایت شده باشد؛ ممکن است اعمال دولت از سوی اشخاص قابل چالش نباشد؛ اگرچه این محدودیتها در طول زمان روند کاهشی داشته است؛ به عنوان مثال، اعمالی که محدود به قانون نیستند از حوزه بازنگری قضایی خارج قلمداد می‌شد؛ به عنوان مثال، اعطا یا رد بخشش (تصمیم ۲۷ می ۱۹۸۲)، (BVerwG 2 C 50.80 _ Buchholz 310 &40 VwGO Nr.197)؛ اما این عقیده دیگر متفقاً پذیرفته نیست؛ چرا که اولاً ضوابط قانونی- هرچند کلی و فاقد جزئیات- در خصوص تنظیم این اعمال وضع گردیده است؛ ثانیاً اعمال غیرقانونی این ضوابط ممکن است به حقوق اشخاص لطمه وارد کند.

همچنین در مسائل مربوط به سازماندهی داخلی خدمات عمومی، گرایش به تأیید کیفیت حقوقی و درنتیجه امکان بازنگری قضایی، ضوابطی که قبلا از آن مستثنی تلقی می‌گردیدند، وجود دارد.

دستورات به زیرمجموعه‌ها در رابطه با اجرای وظایفشان، چنانچه حقوق اشخاص مرتبط را تحت‌تأثیر قرار دهند، قابل بازنگری هستند (تصمیم ۱۶ دسامبر ۲۰۰۸- -BVerwG 2 B 46.08

1. Staatsleitende Re-gierungsakte

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-06]

[DOI: 10.29252/qjal.7.22.221]

VBIBW 2009,140 معلمان در مدرسه اجازه سر کردن روسری که بیانگر عقاید مذهبی‌شان است را ندارند). دعاوی راجع به محدودیتهای صلاحیت در نهادهای خودگردان قابل بازنگری قضایی است؛ چنانچه صلاحیتهای مورد بحث، بخشی از سیستم نظارت و تعادل بوده و هیچ مقام مافوق دیگر جهت تصمیم‌گیری الزام‌آور برای جمیع اطراف دعوی در موضوع مورد نظر وجود نداشته باشد.

(تصمیم شماره ۳۱ مارچ ۲۰۰۴ _BVerwG 6 C 25.03_ BVerwGE 120,225 یک نماینده اتاق بازرگانی حق بررسی پرونده‌های راجع به بررسی بودجه‌های اتاق را ندارد. (Erath,1997, P11)

بدین‌ترتیب، مفهوم دولت قانونمند در نظام حقوقی آلمان، صلاحیت موسعی برای دادگاههای اداری جهت کنترل قضایی اعمال دولت ایجاد می‌کند که این کنترل بعد از تجربه جنگ جهانی دوم و همگام با نفوذ بیشتر اندیشه‌های حمایت از حقوق و آزادی‌های فردی، رو به گسترش بوده است.

تجربه آلمان نشان می‌دهد که در بررسی صلاحیت دادرس اداری می‌بایست برداشت ماهوی حاکمیت قانون به جای برداشت شکلی آن مطمح نظر قرار گیرد؛ چرا که توجه به برداشت شکلی حاکمیت قانون، منجر به تحدید حق دادخواهی اشخاص نسبت به تضییع حقوق و آزادیهای خود از سوی مقامات عمومی می‌گردد.

۲-۲ تفکیک حقوق عمومی و حقوق خصوصی و صلاحیت دادرس اداری

در حقوق آلمان برخلاف کامن‌لا که در آن تفکیک حقوق عمومی و خصوصی عموماً پذیرفته نبوده و پیامدهای زیادی هم ندارد؛ تفکیک حقوق عمومی و خصوصی از بنیانهای نظام حقوقی بوده و پیامدهای زیادی نیز در پی دارد؛ از جمله آنکه: ۱- دعاوی حقوق عمومی صرف‌نظر از برخی استثنائات، تحت صلاحیت قضایی دادگاههای اداری است؛ در حالی که دعاوی حقوق خصوصی از سوی دادگاههای عادی رسیدگی می‌شوند. ۲- قانون اقدامات اداری صرفاً بر فعالیتهای اداری حقوق عمومی مقامات اعمال می‌شود. ۳-قانون متفاوتی بر اجرای قضاوتهای حقوق عمومی حاکم است.[1] ۴- با اقدامات حقوق عمومی و حقوق خصوصی اداره به صورت متفاوتی برخورد می‌شود (صرف نظر از استثنائات محدود با اقدامات حقوق خصوصی اداره همانند اقدامات افراد خصوصی رفتار می‌شود.)

---

1 .Verwaltungs-vollstreckungsgestz of 27 April 1953 (Administrative Enforcement Act) قانون اجرای احکام اداری

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-06]

[DOI: 10.29252/qjal.7.22.221]

بنابراین، تفکیک حقوق عمومی و خصوصی؛ مهم‌ترین بنیان نظری تشخیص معیارهای تعیین صلاحیت دادرس اداری است. اگرچه نظریات متعددی در رابطه با تفکیک حقوق عمومی و حقوق خصوصی ارائه شده است؛[1] با این‌حال، معیار همگانی پذیرفته‌شده‌ای جهت تفکیک حقوق عمومی و حقوق خصوصی وجود ندارد. درنهایت، حقوقدانان آلمانی به این نتیجه رسیده‌اند که این تفکیک، یک مسأله ذاتی در حقوق نبوده است و نباید به عنوان پیش‌فرض مورد تأکید قرار گیرد (هداوند، حقوق اداری تطبیقی،۱۳۹۰: ۱۴۶). بنیان تفکیک حقوق عمومی و حقوق خصوصی با فرآیند صنعتی‌شدن دولت و مشارکت اشخاص در انجام وظایف دولت روبه اضمحلال می‌رود. (گرجی، ۱۳۸۷: ۱۷۶-۱۴۱) . باوجود اینکه تفکیک حقوق عمومی و حقوق خصوصی یکی از بنیانهای نظری تعیین معیارهای صلاحیت دادرس اداری محسوب می‌شود؛ ولی این تفکیک به خودی خود دارای ارزش نیست. آنچه ارزش محسوب می‌گردد؛ نظارت قضایی بر کلیه اعمال دولت، چه اعمالی که در حوزه حقوق عمومی قرار دارد و چه اعمالی که در حوزه حقوق خصوصی قرار دارد، می‌باشد به طوری‌که هیچ یک از اعمال دولت، نظارت‌ناپذیر نباشد.

۳-۲ . تفکیک قوا و صلاحیت دادرس اداری

در نظام پارلمانی آلمان که محصول پذیرش تفکیک نسبی قواست؛ حاکمیت مردمی از طریق انتخابات ابتدا به پارلمان و از آن طریق به قوه مجریه منتقل می‌شود. قوا به یکدیگر وابسته‌اند و تداخل نسبی وظایف و صلاحیتها میان قوه مجریه و مقننه وجود دارد. صدراعظم به طور غیرمستقیم از طریق نمایندگان پارلمان منصوب می‌شود. قوه مجریه، دو رکنی است و ابزارهای همکاری، کنترل و نفوذ دولت و پارلمان در مقابل یکدیگر وجود دارد (قاضی شریعت‌پناهی،۱۳۸۳: ۱۹۳). گرچه دکترین تفکیک قوا، یکی از ویژگیهای اساسی نظام حقوقی آلمان را تشکیل داده و جزء سازنده یک دولت مشروط و مبتنی بر حکومت قانون است؛ ولی این دکترین، اثر محدودکننده در زمینهٔ واگذاری صلاحیت تقنینی و واگذاری صلاحیت قوه قضاییه به قوه مجریه نداشته است. در مقابل، در راستای تفسیر فرانسوی از این دکترین، قضاوت دربارهٔ دعاوی اداری تا نیمه دوم قرن بیستم در سطوح پایین‌تر به مقامات اداری واگذار شده بود؛ همچنین اختیارات تقنینی گسترده‌ای به موجب قانون اساسی وایمار به قوه مجریه تفویض شده بود؛ اما قانون بنیادین اصراری به اجرای محض این دکترین، به مفهوم تفکیک مطلق قوای مقننه، مجریه و قضاییه، کارکنان

---

۱ . نظریه منفعت، تابعان، انقیاد و ...

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-06]

[DOI: 10.29252/qjal.7.22.221]

آنها و استقلال آنها از یکدیگر ندارند؛ بلکه این امر مشمول اصل نظارت و تعادل و رابطه نزدیک میان قوه مقننه و مجریه در یک نظام پارلمانی است. قوانین مصوب پارلمان و اعمال قوه مجریه با قانون اساسی تحت نظارت و بازنگری دادگاه قانون اساسی فدرال است. به‌علاوه، همه اعمال قوه مجریه مشمول کنترل قضایی است (هداوند، ۱۳۹۰: ۱۴۹).

در نهایت گفته شده که تفکیک کامل اداره از قوه مقننه، مجریه و قضاییه در یک دولت مدرن ممکن نیست. دادگاه قانون اساسی فدرال اظهار داشته است:

«دکترین تقسیم و تفکیک قوا در خدمت تقسیم قدرت سیاسی و پاسخگویی، همچنین کنترل صاحبان قدرت است. هدف آن، تضمین درستی تصمیمات دولت است؛ به این مفهوم که این تصمیمات باید به وسیله نهادی اتخاذ شوند که بر اساس ساختار، ترکیب، صلاحیت و آیینش به بهترین وجه، تأمین‌کننده شرایط لازم برای پرداختن به آن است و منظور از آن، ایجاد تعادلی فراگیر در قدرت حکومت است؛ بنابراین تفکیک قوا، «فقط یک اصل تفکیک‌کننده نیست؛ بلکه مفهومی تأسیس‌کننده، تخصیص‌دهنده و متوازن‌کننده قدرت دولت نیز است». [۱]

اگرچه بر اساس مدل فرانسوی نظارت بر اعمال اداری، نظارت اعمال قوه مجریه از سوی قوه قضاییه برخلاف اصل تفکیک قوا تلقی شده و نهاد ناظر اعمال اداری در قوه مجریه (و نه قوه قضاییه) پیش‌بینی شده است؛ ولی در مدل آلمانی با برداشت نسبی تفکیک قوا، دادگاههای اداری بخشی از دادگستری بوده و صلاحیت رسیدگی به کلیه دعاوی عمومی (فاقد ماهیت اساسی) به جز دعاوی‌ای که قانون فدرال، مرجع دیگری را پیش‌بینی نموده باشد، بر عهده دارند.

۳- معیارهای تعیین «صلاحیت دادگاههای اداری»[۲]

در هر نظام حقوقی دوگانه، اصولا قانون‌گذار حوزه صلاحیت دادرس اداری را مشخص می‌کند و در موارد خلأ یا سکوت قانون، رویه قضایی با توجه به بنیانهای نظری معیارهای صلاحیت دادرس اداری، حد و مرز صلاحیت دادرس اداری را تعیین می‌کند.

همان‌گونه که گفته شد؛ به طور کلی بر اساس ماده ۴۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای اداری، دسترسی به دادگاههای اداری برای اقامه هر دعوای عمومی که ماهیت حقوق اساسی نداشته باشد و مشخصا مرجع رسیدگی دیگری از سوی قانون فدرال تعیین نشده باشد، امکان‌پذیر می‌باشد.

---

1 .68 Bverf GE 1, 86.
2 .Verwaltungsgerichtsbarkeit

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-06]

[DOI: 10.29252/qjal.7.22.221]

برخی دعاوی خاص، توسط مقررات فدرال به دادگاههای اداری اختصاص یافته‌اند: مانند دعاوی مربوط به وضعیت مأموران عمومی (ماده ۱۲۶ قانون نظام جامع حقوقی کارکنان دولت)، دعاوی مبتنی بر قراردادهای حقوق عمومی (بند دوم ماده ۴۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای اداری) یا دعاوی جبران خسارت مالی ناشی از لغو یک فعل اداری غیرقانونی (بند دوم ماده ۴۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای اداری و بند ششم ماده ۴۸ قانون آیین اداری).

به‌علاوه، ممکن است برخی دعاوی حقوق عمومی صراحتاً توسط قانون فدرال به حوزه صلاحیتی دیگری اعطا شده باشد. مانند ماده ۳۲ قانون آیین دادرسی دادگاههای مالی، که دادگاههای مالی را مرجع صالح برای رسیدگی به پرونده‌های مربوط به حقوق مالیات تعیین می‌کند و یا ماده ۵۱ قانون دادگاههای اجتماعی، که دادگاههای اجتماعی را در رسیدگی به موضوعات مربوط به حقوق اجتماعی صالح اعلام می‌کند و نیز بند دوم ماده ۴۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای اداری که دادگاههای عادی را مرجع صالح به رسیدگی به دعاوی مالی [1] ناشی از قربانی شدن در جهت خیر عمومی سرمایه‌گذاری عمومی[2] تعیین کرده است؛ همچنین دعاوی خسارات ناشی از نقض وظایف حقوق عمومی که ناشی از قرارداد حقوق عمومی نیستند، در صلاحیت دادگاه عادی است. این موضوع درخصوص اختلافات راجع به وجود و میزان ادعای خسارات در زمینه مفاد جمله دوم بند ۱ اصل ۱۴ قانون بنیادین[3] صادق نیست؛ همچنین در مورد دعاوی مربوط به خسارتهای مبتنی بر خلع ید (بند سوم اصل ۱۴ قانون بنیادین) یا نقض وظایف رسمی (اصل ۳۴ قانون بنیادین و ماده ۸۳۹ قانون مدنی) صلاحیت عام وجود دارد.

از این‌رو، به طور کلی به جز در مواردی که مرجع صالح دیگری مشخص شده باشد؛ دادگاه اداری در مورد رسیدگی به کلیه دعاوی حقوق عمومی فاقد ماهیت اساسی، صلاحیت دارد. دو معیار ارائه شده در قانون بر اساس رویه قضایی و دکترین حاکم بر موضوع به صورت زیر قابل تشریح می‌باشد:

---

1 .Property Claims

2 . Public-law deposit

۳ . اصل ۱۴ ۱-حقوق مالکیت و وراثت تضمین شده‌اند. حدود آن را قوانین تعیین خواهند نمود.۲.تملک، تکالیفی را ایجاب می‌کند. استفاده از آن باید توام با خیر عمومی باشد۳. سلب مالکیت فقط به منظور خیرعمومی مجاز است و امکان آن فقط به وسیله قانونی خواهد بود که چگونگی و میزان جبران خسارت را پیش‌بینی کرده باشد و جبران باید با رعایت ملاحظات عادلانه از لحاظ مصالح عموم و منافع اشخاصی که خسارت دیده‌اند به عمل آید و در صورت اختلاف راجع به مقدار خسارت وارده می‌توان به دادگاههای عمومی مراجعه نمود.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-06]

[DOI: 10.29252/qjal.7.22.221]

۱-۳ . عمومی بودن دعوا

قانون‌گذار به ارائه یک ضابطه کلی در مورد دعاوی قابل طرح در دادگاههای اداری می‌پردازد. دادگاههای اداری باید به اعتبار سمت و مقام خود بررسی کنند که آیا دعوا مشمول حقوق عمومی است یا خیر. نظریات مختلفی در جهت تبیین حوزه حقوق عمومی و حقوق خصوصی ارائه گردیده‌اند که می‌کوشند ویژگیهای یک دعوای حقوق عمومی و مرز آن با دعوای حقوق خصوصی را تعریف و معین کنند. اگرچه این نظریات به لحاظ تاریخی سودمند هستند؛ ولی در موارد بینابین، کمتر در تصمیم‌گیری تأثیرگذارند. در تفسیر ماده ۴۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای اداری در تفکیک دعوای حقوق عمومی و حقوق خصوصی، اولاً مداخله اداری [1] به عنوان یک شاخصه حقوق عمومی شناخته می‌شود. این شاخه نمایانگر شعبه سنتی وظایف اداری است و هدف و قصد آن عبارت است از: حفظ قانون و نظم در برابر خطراتی که ممکن است منافع عمومی یا افراد مشخص را تهدید کنند. به عنوان مثال، مقررات پلیس و امنیت[2]، حقوق مالیات شهری، مقررات مربوط به حقوق و تکالیف کارمندان، مقررات مربوط به سازمان دولت و دستگاه اجرایی و مقررات مربوط به حفاظت محیط در برابر تجاوزات زیان‌آور، مشمول حقوق عمومی می‌شوند. ثانیاً شاخه‌هایی از حقوق که در آنها دستگاه اجرایی در امور تجاری و بازرگانی وارد شده و مانند یک فرد عادی عمل می‌کند، به عنوان حوزه حقوق خصوصی تلقی می‌گردند. برای مثال، این شاخه‌ها، اداره اموال دولت یا اجرای معاملات حقوقی را از جانب دولت به منظور اجرای وظایف اداری (مانند انعقاد قراردادهای اجاره برای ادارات دولتی یا خرید لوازم اداری)، شامل می‌شوند (فرکمان،۱۳۸۲،ص۲۸۴) .

بنابراین، معیار اصلی ارائه شده از سوی مقنن در تعیین صلاحیت دادرس اداری بر تفکیک حقوق عمومی و خصوصی استوار گردیده است.

---

1 . Eingriffsverwaltung

۲. مانند حق تجمع، مقررات مربوط به ملتهای خارجی، مقررات ساختمان‌سازی، مقررات عبور و مرور، مقررات تجارت و صنعت و غیره.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-06]

[DOI: 10.29252/qjal.7.22.221]

۲-۳ . اساسی نبودن دعوا

از سوی دیگر، مطابق ماده ۴۰ قانون آیین دادرسی اداری دادگاههای اداری، تفکیک دیگری که در تعیین صلاحیت دادرس اداری مورد توجه قرار گرفته است، تفکیک حقوق اساسی از حقوق اداری است. برخی از نهادهای عمومی از دایره شمول اداره در معنای خاص آن از حیث قابلیت کنترل تصمیمات آنها به وسیله محاکم اداری خارج است. تصمیمات نهادهایی که بر اساس قانون اساسی دارای ماهیت و کارکرد صرفا سیاسی یا قضایی می‌باشند (نظیر پارلمان، دادگاههای قانون اساسی، یا محاکم) قابل کنترل در محاکم اداری نیست.

به نظر می‌رسد مقنن، معیار سلبی اساسی نبودن دعوا را در تکمیل معیار عمومی بودن دعوا و به منظور مشخص شدن موضوع دعوای اداری ارائه نموده است. عنصر اصلی دعوای اداری عمل اداری است؛ بنابراین، یکی از معیارهای تعیین صلاحیت دادرس اداری، توجه به مولفه‌های عمل اداری است. عمل اداری مفهومی محوری در حقوق اداری آلمان است و دادگاه اداری آلمان از آن با عنوان «مفهوم مرکزی حقوق اداری و آیین اداری» نام برده است. این مفهوم، غالب فعالیتهای اداره را دربرمی‌گیرد (هداوند، اصول حقوق اداری، ۱۳۹۱ :۳۰۶) . در آغاز مفهوم عمل اداری، همه فعالیتهای اداره؛ اعم از اینکه به موجب حقوق عمومی یا حقوق خصوصی انجام شوند را دربرمی‌گرفت؛ ولی به‌تدریج به عملیات و فعالیتهای اداری که در قلمروی حقوق عمومی قرار دارند محدود شد. بعدها عمل اداری به وسیله پروفسور اتومایر در کتاب در زمینه حقوق اداری آلمان این گونه تعریف شد: «تصمیم مقتدرانه اداره که در یک مورد خاص، حقهای یک تبعه را مشخص می‌کند.» بعدها از این اصطلاح در بند ۱ ماده ۱۲۹ قانون بنیادین و مواد متعددی از قانون آیین اداری[1] استفاده شد. در نهایت، با توجه به قوانین و رویه عملی موجود، این مفهوم در ماده سی و پنج قانون اقدامات اداری (مصوب سال ۱۹۷۶) با استفاده از عبارات زیر تعریف شد:

مطابق ماده ۳۵ قانون آیین اداری، «عمل اداری شامل هر دستور، تصمیم یا هر اقدام حاکمیتی است که از سوی یک مقام عمومی برای تمشیت و تنظیم یک مورد خاص در حوزه حقوق عمومی انجام می‌شود و قصد شده است که دارای اثر حقوق باشد. یک دستور عمومی که گروهی از مردم را مورد خطاب قرار می‌دهد و بر مبنای خصیصه‌های عام آن یا ارتباطش با جنبه حقوق عمومی یک موضوع یا استفاده از آن از سوی عموم به صورت گسترده متمایز شده یا قابل تمایز باشد نیز عمل اداری محسوب می‌گردد.» عناصر عمل اداری مطابق تعریف فوق به شرح زیر است:

---

1 . Administrative Procedure Act (Verwaltungsverfahrensgesetz,VwVfG)

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-06]

[DOI: 10.29252/qjal.7.22.221]

۱-۲-۳- اقدام حاکمیتی

عبارت هر اقدام حاکمیتی دیگر نشان می‌دهد که عنوان اقدام، تعیین‌کننده ماهیت آن نیست و اگر یک اقدام اداری دارای ویژگیهای عمل حاکمیت باشد؛ صرف‌نظر از عنوانی که بر آن گذاشته شده، یک عمل اداری است. اقدام حاکمیتی اقدامی است که مبتنی بر رابطه حاکم و تبعه یا رابطه فرمانروا و فرمانبر اتخاذ شده است. همه اقدامات به‌ویژه آنهایی که برای اجرای قوانین حقوق عمومی انجام می‌شوند، چنانچه به حقوق عمومی قابل انتساب باشند، اقدامات حاکمیتی به حساب می‌آیند؛ بنابراین آن دسته اقدامات که مبتنی بر حقوق خصوصی هستند اقدام حاکمیتی قلمداد نمی‌گردند؛ همچنین اقدام حاکمیتی نه تنها باید در حوزه حقوق عمومی باشد؛ بلکه باید در حوزه حقوق اداری باشد. اقدامات حاکمیتی واقع‌شده در حوزه حقوق اساسی، حقوق بین‌الملل، حقوق کلیسا، حقوق آیین دادرسی یا حقوق کیفری، اعمال اداری نیستند. در این خصوص، قلمروی حقوق و نه شخصی که اقدام حاکمیتی را انجام می‌دهد، تعیین‌کننده است. بر این اساس، وقتی که رئیس‌جمهور آلمان قانونی را منتشر می‌کند، یک وظیفه قانون اساسی را انجام می‌دهد؛ اما وقتی که یک کارمند فدرال را اخراج می‌کند؛ یک عمل اداری را انجام می‌دهد.

۲-۲-۳- مقام عمومی

صرفاً یک مقام عمومی می‌تواند عمل اداری انجام دهد. یک مقام عمومی آن‌گونه که در بند ۴ ماده ۱ قانون آیین اداری تعریف شده است؛ هر شخصی است که وظایف اداره عمومی[1] را انجام می‌دهد؛ از جمله: مقامات قانون اساسی و مقامات اداره فدرال، ایالتها، استانها و بخشها. استثنائاً به افراد نیز ممکن است حقوق و تکالیف عمومی نسبت داده شود؛ بنابراین پیمانکاری که به او قدرت عمومی واگذار شده تا تدابیر و اقداماتی را که برای تنظیم یک مورد خاص در قلمروی حقوق عمومی اتخاذ کند نیز ممکن است یک مقام عمومی تلقی شود. چنین اشخاصی می‌توانند اشخاص حقیقی یا حقوقی حقوق خصوصی باشند که به آنها اختیار اجرای وظایف اداری، به نام خودشان اعطا شده است. قوه مقننه و دادگاهها معمولاً جزء مقامات عمومی قلمداد نمی‌شوند. با این حال، ممکن است گاهی به عنوان مقام عمومی عمل کنند.

1 .Public Administration

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-06]

[DOI: 10.29252/qjal.7.22.221]

۳-۲-۳- تنظیم

معیار تنظیم اقتضا می‌کند که مقام عمومی قصد ایجاد آثار حقوقی را داشته باشد. منظور از آثار حقوقی؛ ایجاد، تغییر یا خاتمه دادن به حقوق و تکالیف در یک رابطه حقوق اداری است. در نبود معیار تنظیم، صرف توصیه‌ها، اخطارها یا ارائه اطلاعات محض از سوی یک مقام عمومی، اعمال اداری محسوب می‌شوند.

٤-۲-۳- مورد خاص

یک عمل اداری عموماً به یک مورد خاص مربوط می‌شود، برخلاف تصویب یک قانون که به عنوان یک قاعده، ماهیت تنظیمی انتزاعی و عام دارد. یک عمل اداری به یک قضیه مشخص و عینی ارتباط دارد که بر تعداد مشخصی از اشخاص اثر می‌گذارد.

۵-۲-۳- آثار حقوقی بیرونی

عمل اداری دارای آثار حقوقی بیرونی است؛ به این مفهوم که حقوق و تکالیفی را در رابطه میان دولت و شهروند ایجاد، اصلاح یا تمام می‌کند؛ بنابراین یک اقدام حاکمیتی در صورتی عمل اداری محسوب می‌گردد که هدف از آن، ایجاد نتایج و آثار حقوقی بیرونی مستقیم باشد. اقدام حاکمیتی در صورتی عمل اداری خواهد بود که بر خارج از سازمان اثر داشته باشد و نباید یک موضوع داخلی محض مربوط به سازماندهی اداره باشد؛ مگر اینکه قصد مقام عمومی این باشد که به اقدام خود اثر حقوقی بیرونی بدهد. مسائل راجع به اقداماتی که اعمال سازمانی نامیده می‌شوند، نظیر تعیین نرخ جدید برای شبکه تلفن، تعطیل کردن یک مدرسه و .. یک عمل اداری است که دارای اثر حقوقی بیرونی است؛ در حالی که انتقال یک افسر از یک پست به پست دیگر یک عمل سازمانی داخلی است (P.Singh,2001 : 62-70).

با توجه به مراتب فوق، اعمال اداری در یک تقسیم‌بندی به دسته‌های زیر تقسیم شده است:

صلاحیتهای تقنینی[1] (مندرج در اصل ۸۰ قانون بنیادین)، قواعد حقوقی‌ای که اداره اختیار وضع آن را به جای پارلمان داراست؛ نظیر قانونی که مصادیق مختلف تولیدات شیمیایی خطرناک را تعیین می‌کند.

مقررات[2]، قواعد حقوقی که از سوی نهادهای عمومی که صلاحیت اداره خود را برعهده دارند، وضع می‌شوند، نظیر ارگانهای خاص حرفه‌ای، نظام پزشکی، کانون وکلا، نظام مهندسی و ..

1 . Statutory instrument (Verordnungen)
2 .By-laws(Satzungen)

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-06]
[DOI: 10.29252/qjal.7.22.221]

اعمال اداری عمومی [۱]، قواعدی که از سوی اداره در یک پرونده خاص صادر می‌شود نظیر صدور مجوز ساخت، دستور قلع و قمع ساختمان غیرمجاز و دستور ممنوعیت برگزاری یک تظاهرات خاص

قراردادهای اداری عمومی[۲] نظیر قرارداد حمایت عمومی از یک مدرسه خصوصی

اعمال اداری عمومی موضوعی[۳] نظیر انتقال یک خودرو که در محل پارک رانندگان معلول پارک شده است(Leithoff,2006: 25) .

٤- صلاحیت دادرس اداری در آیینه بنیانهای نظری و قانونی

با توجه به مراتب فوق و معیارهای ذکر شده در تعیین صلاحیت دادرس اداری می‌توان گفت که بر اساس حاکمیت قانون، حق دادخواهی موسع نسبت به کلیه اعمال اداری تضمین شده است. مطابق اصل تفکیک حقوق عمومی و حقوق خصوصی، مرجع عام رسیدگی به دعاوی عمومی (فاقد ماهیت اساسی)، دادگاه اداری می‌باشد و بر اساس نظریه تفکیک نسبی قوا، نظارت قوه قضاییه بر اعمال قوه مجریه اجازه داده شده است.

به طور کلی می‌توان گفت صلاحیت دادگاه اداری در آلمان مشتمل بر بازنگری قضایی تصمیمات اداری شخصی، قراردادهای حقوق عمومی، مقررات و قانونگذاری نیابتی است. این شامل بازنگری طرحها در قالب تصمیمات اداری (به عنوان مثال، طرحهای تایید پروژه[۴]) یا طرحهایی است (به عنوان مثال طرحهای توسعه[۵]) که به عنوان مقررات وضع گردیده‌اند.

قانون‌گذاری نیابتی و مقررات می‌تواند مستقیم مورد چالش قرار گیرند؛ چنانکه بر اساس قانون تأسیس فدرال[۶] باشند یا اگر قانون ایالتی[۷] چنین اقداماتی را اجازه دهد (پاراگراف اول ماده ۴۷ قانون دادگاههای اداری[۸])؛ اگر هیچیک از این دو حالت نباشد؛ دادگاهها صرفاً در صورتی می‌توانند راجع به قانونی بودن چنین مقرراتی تصمیم بگیرند که این مقررات در رابطه با قانونی بودن اقدام ایالت باشد که به نوبه خود قابل بازنگری قضایی است.

---

1 . Public administrative act (Verwaltungsakte)
2 .Public administrative contracts (öffentlich-rechtliche Vaerträge)
3 .Public administrative acts of fact (Realajte, schlicht-bobeitliches Handeln)
4 . Planfeststellungsbeschlusse
5 . Bebauungsplane
6 .Federal Construction Code (Baugesetzbuch)
7 .State Law (Landesrecht)
8 . Administartive Court Act (Verwaltungsgerichtsordnung)

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-06]

[DOI: 10.29252/qjal.7.22.221]

اعلانهای رسمی و اعمال صرفا مادی[1] نیز تحت بازنگری قضایی قرار می‌گیرند؛ چرا که احتمال دارد حقوق اشخاص را نقض نمایند (به عنوان مثال، حمایت دولتی از هشدارها راجع به یک گروه مذهبی خاص. تصمیم ۲۷ مارچ ۱۹۹۲ BVerwG 7 C 21.90 _ BVerwGE 90,112; یا انتشار فهرست رتبه‌بندی کیفی کالاهای تبلیغاتی، تصمیم مورخ ۱۸ آوریل ۱۹۸۵ BVerwG 3 34.84 _ BVerwGE 71,183 _ شفافیت لیست داروها: تصمیم ۱۸ اکتبر_ BVerwG 3 C 2.88_BVerwGE 87,37- شراب مسموم و تصمیم ۷ دسامبر ۱۹۹۵ BVerwG 3 C 23.94 _ Buchholz 11 Art.12 GGnR.240__آزمایش کیفیت خوراک حیوانات).

قوانین وضع شده از سوی پارلمان فدرال یا پارلمان یک ایالت (Landesparlament) نمی‌توانند مستقیم در دادگاه اداری مورد چالش قرار گیرند؛ اما در صورتی‌که به مقامات عمومی اختیار وضع مقررات اداری یا اتخاذ تصمیماتی که احتمالا بر حقوق اشخاص تأثیر منفی دارد، داده شده باشد؛ این قوانین قابل بازنگری هستند. در هر صورت، ادامه رسیدگی بستگی به این دارد که دادگاه، ضوابط قانونی مرتبط را خلاف قانون اساسی ببیند یا نبیند.

اگر آن را خلاف قانون اساسی ببیند، می‌بایست موضوع را به دادگاه اساسی فدرال ارجاع دهد و پس از دریافت تصمیم آن مرجع، راجع به موضوع مذکور، نسبت به اتخاذ تصمیم بر اساس آن اقدام نماید. اگر چنین تشخیص داده شده باشد که نقض قانون اساسی رخ نداده، یعنی اگر فکر می‌کند که مقرره منطبق با قانون اساسی است یا حداقل قابل تفسیر درخصوص الزامات انطباق با قانون اساسی است؛ در این صورت می‌بایست رأساً تصمیم بگیرد (Held-Daab,2009: 5).

در مواردی که دادگاه نخستین به دلیل مسائل حکمی و موضوعی یا به این دلیل که بیش از یک دادگاه احراز صلاحیت کرده است؛ نتواند صلاحیت خود را اعمال کند؛ طرفین دعوا یا دادگاه نخستین می‌تواند از دادگاه عالی مابعد یا دادگاه عالی فدرال بخواهد تا در زمینه صلاحیت دادگاه تصمیم‌گیری کند.[2]

همچنین دادگاههای اداری اصولا می‌بایست به صلاحیتهای اختیاری[3] نهادهای عمومی احترام بگذارند؛[4]ولی می‌بایست نکات زیر را مطمح نظر قرار دهند:

---

1 . factual acts

۲ .ماده ۵۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای اداری

3 . Ermessen (Discretion)

۴ . ماده ۱۱۴ قانون دادگاههای اداری

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-06]

[DOI: 10.29252/qjal.7.22.221]

اینکه آیا یک نهاد عمومی از امکان استفاده از صلاحیت اختیاری آگاه بوده یا خیر؛ این نکته‌ای جدید است که در حقوق اداری ایران کمتر به آن پرداخته شده است. این گزاره به این معناست که یک نهاد عمومی چنانچه مستخدمینش به غلط تصور نمایند که یک قانون الزام‌آور می‌بایست به صورت سخت‌گیرانه اعمال گردد؛ در حالی که درحقیقت مجالی برای اعمال صلاحیت اختیاری وجود داشته باشد؛ در این‌صورت خلاف قانون عمل نموده است.

اینکه آیا یک نهاد عمومی، میزان امکان اعمال صلاحیت اختیاری خود را دست کم گرفته است یا خیر.

اینکه آیا یک نهاد عمومی از محدودهٔ صلاحیت اختیاری خود خارج شده است؟ این محدودیتها نه‌تنها به وسیله قانونی که این صلاحیتها را ایجاد کرده، تعریف شده‌اند؛ بلکه به وسیله حقوق بنیادین، بویژه حق برخورد برابر در موقعیتهای برابر مشخص شده‌اند. اگر این رویه یک نهاد عمومی است که مجوز خاصی را تحت شرایط مشخصی اعطا کند؛ در این‌صورت آن نهاد به عنوان یک قاعده می‌بایست به آن روند خود ادامه دهد.

اینکه آیا یک نهاد عمومی، صلاحیت اختیاری خود را به نحو صحیح به کار نگرفته است؛ از آن جهت که به هدف اعطای چنین صلاحیتی احترام نگذاشته است. نهاد عمومی غیر قانونی عمل می‌کند چنانچه از صلاحیت اختیاری خود در اهدافی به جز اهداف پیش‌بینی شده در قانون اصلی استفاده کند؛ به عنوان مثال، یک افسر پلیس می‌تواند چراغهای دوچرخه یک نوجوان را به دلایل ایمنی چک کند؛ نه به دلیل اینکه او تی‌شرتی با پیام سیاسی که مورد علاقه افسر نیست، پوشیده است (Leithoff, 2006: 11).

نتیجه

در سال ۱۹۵۷ در چهل و دومین کنگره حقوق آلمان برای آخرین بار این سوال اساسی مطرح شد که آیا می‌بایست یک صلاحیت برای رسیدگی به کلیه دعاوی وجود داشته باشد یا خیر. در پاسخ، مباحثات مطرح شده درخصوص مزایا و معایب نظام یگانه یا دوگانه مجدد طرح شد. از دید طرفداران نظام یکپارچه، یگانگی صلاحیت از سردرگمی در طرح دعوا در مرجع صالح جلوگیری کرده، دسترسی به دادگاه را آسان‌تر می‌کند. نیاز به قوانین و مقررات متعدد درخصوص تعیین مرجع صالح نخواهد بود؛ همچنین یکپارچگی دستگاه قضایی، موقعیت و استقلال قضات را در برابر دولت حفظ خواهد نمود؛ مضاف بر اینکه، اداره دادگاه را ساده‌تر و هزینه‌ها را کاهش خواهد داد؛ اما

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-06]

[DOI: 10.29252/qjal.7.22.221]

طرفداران نظام دوگانه، مانع اقبال کنگره حقوق به نظام یکپارچه گردیدند. اهم دلایل عنوان شده در جانبداری از نظام دوگانه عبارت بودند از: غیر ممکن بودن علم همزمان قاضی نسبت به حقوق خصوصی و حقوق عمومی؛ همچنین اینکه کنترل قضایی اعمال اداری کیفیت خاصی دارد که وجود آیین دادرسی خاص خود را ایجاب می‌کند. سومین و مهم‌ترین دلیل اینکه، تجربه کاری قضات دادگاههای عادی، درک کافی قضات از مسائل اداره عمومی را تضمین نمی‌کند (Eichberger,2000:10).

اگرچه تفکیک دادگاههای عادی از دادگاههای اداری در نظام حقوقی آلمان، ریشه در تمایز حقوق عمومی از حقوق خصوصی دارد؛ اما این تفاوت، دلیل وجود نظام دوگانه یا چندگانه قضایی آلمان نیست. تنوع صلاحیتهای قضایی کلا نتیجه توسعه تاریخی ۲۰۰ سال گذشته آلمان است.

در حال‌حاضر، مقنن و رویه قضایی آلمان با تکیه بر معیارهای ماهوی تعیین صلاحیت دادرس اداری (در مقابل معیارهای سازمانی صلاحیت که بیشتر بر شخصیت خواهان یا خوانده دعوی تأکید می‌کند)؛ رسیدگی به کلیه دعاوی عمومی فاقد ماهیت اساسی را (به جز آنها که مرجع دیگری برای رسیدگی به آنها به موجب قانون پیش‌بینی شده است) در صلاحیت دادگاههای اداری قلمداد می‌کنند.

همچنین دادگاههای اداری نه تنها صلاحیت رسیدگی به دعاوی علیه دولت در نقض حقوق فردی بویژه حقوق بنیادین را داشته است؛ بلکه برای سایر دعاوی مربوط به حقوق عمومی که ممکن است لزوما پیامد نقض حقوق فردی نباشند نیز صلاحیت دارند؛ به عنوان مثال می‌توان به دعاوی بین ادارات مختلف (در مواردی که این ادارات دارای شخصیت حقوقی باشند) اشاره نمود. در واقع، این معیار و مفهوم دعوی مربوط به حقوق عمومی است که حائز اهمیت است و مثال کلاسیک آن حقوق شهری است. با این حال، اگرچه اصل بر صلاحیت انحصاری دادگاههای اداری عام و خاص (اداری، اجتماعی و مالیاتی) در دعاوی عمومی بوده است؛ در برخی حوزه‌ها، به دلایل تاریخی و یا ماهیت دوگانه عمومی-کیفری یا عمومی-حقوقی موضوع دعوی، قانونگذار صلاحیت محاکم کیفری و حقوقی را در کنار دادگاه اداری پذیرفته است. به عنوان مثال می‌توان به دعاوی سلب مالکیت اشاره نمود که براساس یک سنت حقوقی حمایت از مالکیت خصوصی در صلاحیت قاضی عمومی است؛ همچنین در تخلفات انتظامی و انضباطی و یا دعاوی مالیاتی و یا ابطال گواهینامه رانندگی، علاوه بر صلاحیت قاضی اداری ممکن است به دلیل وصف کیفری، دخالت قاضی کیفری نیز وجود داشته باشد.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-06]

[DOI: 10.29252/qjal.7.22.221]

بدین‌ترتیب، دو معیار عمده تعیین صلاحیت دادرسی اداری در آلمان، معیار عمومی بودن دعوا و اساسی نبودن دعوا است. به نظر می‌رسد مقنن با این تعریف کلی (عمومی بودن دعوا) و سلبی (اساسی نبودن دعوا)، قصد دارد کلیه دعاوی اداری را به صورت مفروض در صلاحیت دادگاههای اداری (به عنوان مرجع عام رسیدگی به دعاوی اداری) قرار دهد؛ مگر آنجا که به دلایل تاریخی و سیاسی، این دعاوی از ابتدا در صلاحیت دادگاههای عمومی بوده و یا بر اساس قانون در صلاحیت دادگاههای دیگری (اعم از دادگاههای اختصاصی اداری) قرار داده شده باشد؛ همچنین در رویه قضایی آلمان در مولفه‌های تشخیص عمل اداری به جای تمرکز بر ماهیت سازمانی بر ماهیت مادی عمل تمرکز می‌گردد تا بدین‌ترتیب هیچ عملی که ماهیتا در حوزه حقوق عمومی و اداری است از نظارت قضایی دادگاههای اداری خارج نماند.

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-06]

[DOI: 10.29252/qjal.7.22.221]

فهرست منابع و مآخذ

فارسی:

۱. آقایی‌طوق، مسلم (۱۳۸۶)؛ «مبانی نظارت قضایی بر اعمال دولت، بررسی تطبیقی در نظام حقوقی انگلیس، فرانسه و آمریکا»، پژوهش‌نامه معاونت حقوقی مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، شماره ۱

۲. امامی، محمد و کورش استوار سنگری (۱۳۹۰)؛ حقوق اداری، جلد ۱ و۲ ، چاپ چهاردهم، تهران: نشر میزان

۳. امامی، محمد، سلیمانی، مهستی (۱۳۹۲)، «ضوابط تشخیص دعاوی قابل طرح در دیوان عدالت اداری»، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۸۲

۴. امامی، محمد و سیدمجتبی واعظی (۱۳۹۱)؛ ضوابط دعاوی قابل طرح در دیوان عدالت اداری، تهران: نشر میزان

۵. دومیشل، آندره و پی‌یر لالومیر (۱۳۷۶)؛ حقوق عمومی، ترجمه ابوالفضل قاضی شریعت‌پناهی، تهران: نشر دادگستر

۶. زارعی، محمدحسین (۱۳۹۴)؛ حاکمیت قانون و دموکراسی،تهران: انتشارات خرسندی

۷. زارعی، محمد حسین (۱۳۸۵)؛ حقوق اداری تطبیقی، جزوه کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی

۸. زولر، الیزابت (۱۳۹۶)؛ درآمدی بر حقوق عمومی، مطالعه تطبیقی بنیادهای حقوق عمومی آلمان، فرانسه، انگلستان و آمریکا، ترجمه سید مجتبی واعظی، چاپ سوم، تهران: انتشارات جنگل

۹. شمعی، محمد و شهباز ، سارا (۱۳۹۵)؛ حقوق اداری تطبیقی، تهران: انتشارات جنگل

۱۰. شوالیه، ژاک (۱۳۷۸)، دولت قانونمند، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی، تهران: نشر دادگستر

۱۱. صدرالحافظی، نصراله (۱۳۷۲)؛ نظارت قضایی بر اعمال دولت در دیوان عدالت اداری، تهران: چاپ صفا

۱۲. طباطبایی موتمنی، منوچهر (۱۳۸۱)؛ حقوق اداری، چاپ هشتم، تهران: انتشارات سمت

۱۳. طباطبایی موتمنی، منوچهر (۱۳۹۳)؛ حقوق اداری تطبیقی، چاپ ششم، انتشارات سمت

۱۴. عباسی، بیژن (۱۳۹۵)؛ حقوق اداری تطبیقی، تهران: نشر دادگستر

۱۵. عباسی، بیژن (۱۳۹۵)؛ حقوق اداری، چاپ چهارم، تهران: نشر دادگستر

۱۶. فرکمان، آنکه و توماس وگریش (۱۳۸۲)؛ دادگستری در آلمان، ترجمه محمد صادری و حمید بهره‌مند، تهران: انتشارات سمت

۱۷. قاضی شریعت‌پناهی، ابوالفضل (۱۳۸۳)؛ بایسته‌های حقوق اساسی، تهران: نشر دادگستر

۱۸. کونکه، مارتینا (۱۳۹۶)؛ حقوق اداری تطبیقی، سنت و تغییر در حقوق اداری انگلستان و آلمان، ترجمه خدیجه شجاعیان و نگین شفیعی، تهران: انتشارات مجد

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-06]

[DOI: 10.29252/qjal.7.22.221]

۱۹. گرجی ازندریانی، علی اکبر (۱۳۸۷)؛ «حقوق عمومی و خصوصی: یگانگی یا دوگانگی»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۴۷
۲۰. گرجی، علی‌اکبر (۱۳۸۹)؛ مبانی حقوق عمومی، چاپ دوم، تهران:انتشارات جنگل جاودانه
۲۱. مرکز مالمیری، احمد (۱۳۸۵)؛ حاکمیت قانون، مفاهیم، مبانی و برداشت‌ها، تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی
۲۲. مرکز مالمیری، احمد (۱۳۹۷)؛ مفهوم و قلمرو اصول کلی حقوق اداری، چاپ دوم، تهران: پژوهشگاه قوه قضاییه
۲۳. محمودی، جواد (۱۳۹۰)؛ حقوق اداری تطبیقی، نظارت قضایی بر مقررات دولتی در انگلستان و فرانسه،تهران: انتشارات جنگل
۲۴. محمودی، جواد (۱۳۹۳)؛ تحولات حقوق اداری اتحادیه اروپا، تهران: انتشارات خرسندی
۲۵. موسی‌زاده، رضا (۱۳۸۴)؛ حقوق اداری، چاپ هفتم، تهران: نشر میزان
۲۶. ملکوتی، حسین (۱۳۸۹)؛ نظارت قضایی بر قانونمندی اعمال اداری مطالعه تطبیقی، رساله دکتری حقوق عمومی، پردیس قم دانشگاه تهران
۲۷. هداوند، مهدی و مسلم آقایی طوق (۱۳۹۶)؛ دادگاههای اختصاصی اداری در پرتو اصول و آیین‌های دادرسی منصفانه، چاپ سوم، تهران: انتشارات خرسندی
۲۸. هداوند، مهدی (۱۳۹۰)؛ حقوق اداری تطبیقی، جلد اول، انتشارات سمت
۲۹. هداوند، مهدی و سایرین (۱۳۹۵)؛ آیین‌های تصمیم‌گیری در حقوق اداری، مطالعه تطبیقی، چاپ سوم، تهران: انتشارات خرسندی
۳۰. هداوند، مهدی و مشهدی، علی (۱۳۹۱)؛ اصول حقوق اداری در پرتو آراء دیوان عدالت اداری همراه با مطالعه تطبیقی، چاپ دوم، انتشارات خرسندی
۳۱. هداوند، مهدی (۱۳۸۶)؛ نظارت قضایی بر اعمال اداری از منظر حکمرانی خوب، رساله دکتری حقوق عمومی، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی
۳۲. یاوری، اسداله (۱۳۸۸)؛ «نظارت قضایی بر تصمیمات اداری در آلمان»، حقوق و مصلحت، سال دوم، شماره پنجم.

انگلیسی:

1- Eichberger, Par Dr Michael (2000) Monism or Dualism, Judge at the Bunderverwaltungsgericht, , Allemagne, La Revue administrative, 53e Annee, No,Numero special 2, 2000
2- Erath,Franz(1997), Scope of judicial review in German administrative law, 8 Stellenbosch L.Rev.192
3- Herbert, George (2007), Judge at the Federal administrative Court, Leipzig, Administrative justice in Europe, report for Germany,

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-06]

[DOI: 10.29252/qjal.7.22.221]

4- Held-Daab, Ulla,(2009), Judge at the Federal Administrative court ,Review of administrative decisions of government by administrative courts and tribunals, 10th congress of the IASAJ, Sydney, March 2010
5- Leithoff,Ralf,(2006) Introduction to the public administrative jurisdiction in Germany, HRVATSKA JAVNA UPRAVA
6- L.Skoler, Daniel, E.Weixel, Cynthia (1981), Administrative courts in Federal republic of Germany, Journal of the national association of administrative law judiciary, volume 1, issue 2
7- Kramer, Urs, Hinrichsen, Tim,(2015), German Law of Administrative Court Procedure, Journal of Siberian Federal University. Humanities & Social Sciences 10 (2015 8) 2050-2061
8- K.Pakuxcher, Ernest(1968),Administrative Law in Germany-Citizen v.State, The American Journal of Comparative Law, Vol. 16, No. 3
9- L.Paulson, Stanley (2005) The Theory of Public Law in Germany, Oxford Journal of Legal Studies, Vol 25,No 3, p 525-545
10- Laws, J. (2000). Monism and dualism. *La Revue Administrative, 53*(2),
11- P.Singh Mahendra,(2001) , German Administrative law in common law perspective, Springer, 2001

منابع اینترنتی

1. http://www.bverwg.de/informationen/english/federal_administrative_court.php
2. http://www.bverwg.de/informationen/english/decisions/asylum_immigration_law.php
3. https://en.wikipedia.org/wiki/Judiciary_of_Germany
4. http://www.gesetze-im-internet.de/englisch_vwgo/englisch_vwgo.html
5. http://www.schoeffen.de/lay-judges-in-germany.html
6. The Machinery of law administrative in France and Germany, http://scholarship.law.upenn.edu/cgi/viewcontent.cgi?article=8869&context=penn_law_review
7. German Law, http://www.britannica.com/topic/German-law

[Downloaded from qjal.smtc.ac.ir on 2026-09-06]

[DOI: 10.29252/qjal.7.22.221]